

ترجمه: دکتر محمدوحید دستگردی

## شعرای انگلستان

Sir Francis Bacon

( ۱۶۲۶ - ۱۵۶۱ میلادی )

سرفرانسیس بیکن از نویسندگان و فیلسوفان مشهور جهان است. وی بشاعری چندان رغبت نداشته و گاهی اوقات بر سبیل تفنن شعری گفته و احساسات و افکار رقیق خود را در قالب نظم ریخته و بیادگار نهاده است. بدین سبب، بیش از چند قطعه شعر نسروده و شعری که ترجمه آن در زیر آمده بهترین و شیواترین آنهاست. این نویسنده عالیمقدار در دربار الیزابت و جیمز اول احترام فراوان داشته و بمقامات و مناصب عالی و رفیع رسیده و سالیان دراز دادستان و خزانه دار کل بوده است. در سمت خزانه داری کل به گرفتن رشوه متهم آمده و بدین سبب مغضوب پادشاه افتاده و از مقام خود معزول گردیده است.

منتخبی از اشعارش

جهان حبابی است

جهان همچون حبابی و زندگی آدمی کوتاهتر از عرض موئی است. آدمی از بطن مادر تا اندرون تاریک گور بیچاره و آواره و مغلوب آلام و مصائب بشمار است. سالهای مدید پدر و مادر بادلهره و اضطراب به تربیت و پرورش وی میپردازند لکن از همان لحظه‌ای که در گهواره نهاده می‌شود ملعون ابدی است. موجودی ضعیف است که با وزش اندک بادی راه صحرای عدم در پیش میگیرد چون تصویرش در آب و ناامش بر خاک نقش بسته است.

با این ترتیب در این خاکدان بر ازرنج و بلازیست می‌کنیم پس باید دید بهترین

طریق زندگانی چیست . دربار امپراطوران مکاتب تو خالی هستند که مردم نادان بدان دل خوش میدارند . نقاط روستائی در حکم قهوه‌خانه کثیفی است که انبوه مردم وحشی و ستیزه‌خو در آنجا گرد آمده‌اند . و شهر هم که مردمی متمدن ندارد آیا وضعیت ناگوارتر از آن دود یگر نیست ؟

شوهر بعلت تعهدی که نسبت به اهل خانه دارد بعد از الیم گرفتار است و سر- درددائی او را آزار میدهد . آنهائیکه مجردند از حالت تجرد به تنگ آمده و براههای خطرناکتر افتاده‌اند .

بعضی صاحب بچه‌اند و آنها که بچه ندارند از مشاهده بچه‌های دیگران نفرت دارند . پس چه باید کرد ، زن داشتن یا نداشتن کدامیک بهتر است . آیا بهتر است تنها اسیر خود بود یا بازن گرفتن این اسارت را مضاعف کرد ؟ در وطن زیستن و بدان عشق ورزیدن نوعی بیماری است . ترك وطن گفتن و از آب گذشتن و به سرزمین بیگانه رفتن هم سرانجامش هلاک و نابودی است . صدای جنگ ما را بو حشت می‌اندازد و در وقت صلح و آرامش هم وضع ما ناهنجارتر از زمان جنگ است .

پس برای ما چیزی باقی نمی‌ماند مگر آنکه با ناله و استغاثه از طبیعت بخواهیم که یا نباید متولد شویم و یا اگر چشم بجهان گشودیم پس چرا باید بمیریم ؟

بارنیم بارنس

Barnabe Barnes

(۱۶۰۹-۱۵۷۰)

بارنس جوانترین فرزند ریچارد بارنس ، اسقف کلیسای دورهام بود . تحصیلات خود را در دانشگاه اکسفورد بپایان رسانید . حافظه‌ای قوی و دانش لغوی وسیع داشته

و در اشعارش ترکیبات و استعارات غامض و اشارت لفظی فراوان بکار برده است . سبک شعرش به طبع غالب شعرا خوش نیامده و مورد انتقاد ایشان افتاده و مخصوصاً دو شاعر نامدار انگلستان ، ناش و کمپیون ویرا بسخره گرفته‌اند .

### منتخبی از اشعارش

#### نسیمی که لحظه‌ای بیش نمی‌پاید

عمر آدمی مانند نسیمی است که لحظه‌ای بیش نمی‌داید . حبابی است که زود از میان برمیخیزد . گل سرخی است که فصلی بیش دوام نمی‌آورد . شبی است که اسکلت مرگ را مانند است . شبنم صبحگاهی است که بر سر گلها نشسته و آفتاب تموز اثری از آن برجای نمیگذارد . برقی است که ثانیه‌ای بیش تجلی ندارد . شهاب ثاقبی است که زود فرومی‌افتد . صدای لطیفی است که بمحض شنیدن محو می‌گردد . وارث مجنون زمان ، موجی غلطان و بیش پرده‌ای است که بسرعت پایان می‌پذیرد . مستی خاک است که موقتاً اسیر حیات و زندگی دنیوی آمده است . این است سرنوشت الم انگیز آدمی که خلف حضرت آدم روزگار گذشته است . بمحض زاده شدن میمیرد و بمجرد شکفتن می‌پژمرد .

ریچارد بارنفیلد

Richard Barnfield

(۱۶۲۷-۱۵۷۴)

بارنفیلد مانند شاعر معاصر خود بارنس در دانشگاه آکسفورد دانش‌آموزی کرده و در سال ۱۵۹۲ موفق باخذ دانشنامهٔ لیسانس شده است . از وی سه کتاب شعر بناهای «چوپان مهربان» «سین‌سیا» و «ستایش خانم پکانیا» در وقتی که شاعر بیست و پنج سال داشته بچاپ رسیده است . از میان شعرا به سیدنی ارادت تمام داشته و در

شعری که ترجمه آن در زیر آمده اشعار سیدنی و اسپنسر را ستوده و منظومه «سین سیا» را به سیدنی تقدیم کرده است. وی همچنین از دوستان صمیمی توماس واتسون بوده است.

### منتخبی از اشعارش

#### خطاب بدوستش استاد آرال. درستایش شعر و موسیقی

اگر موسیقی و شعر که خواهر و برادرند بنا بر اصل مرسوم با هم موافق افتند آنگاه عشق میان من و تو عشقی بزرگ خواهد بود. چون تو یکی را دوست داری و من دیگری را. توبه موسیقی عشق میورزی و من عاشق اشعار دلکشم. دولند معبود تست که چون دم درنی دمد آهنگی دلکش بیرون دهد و هوش از سر آدمی برآید. من اسپنسر را دوست دارم که با آوردن مضامین بدیع در اشعارش گوی سبقت از دیگران بر بوده است. تو دوست داری که بنوای دل انگیز و شیرین نی گوش فرادهی و من هم از ترنم اشعار لطیف اسپنسر لذت وافر میبرم. رب النوع هر دو یکی است و یکی بی دیگری باقی نتواند بود.

#### عمر آدمی به ضیافتی زودتندر میماند

عمر آدمی به ضیافتی میماند که در آن خوانی گسترده و انواع اطعمه و اشر به در آن خوان بنهاده اند. زمان چون میهمانی ناخوانده حلقه بر در میزند و باشکوه و ابهت درکنار میهمانان می نشیند. مراحل سه گانه عمر آدمی بسرعت طی می شوند. آنگاه مرگ از در فراز می آید و مجلس ضیافت را در هم می نوردد و از میهمان و میزبان، کوزه گرو کوزه خرو کوزه فروش اثری برجای نمیگذارد.

#### ساموئل تیلور کلریج

« Samuel Taylor Coleridge »

(۱۷۷۲-۱۸۳۹)

کلریج شاعر و خطیب و روزنامه نگار انگلیسی است که ضمناً نقاد ادبیات،

الهیات، فلسفه و اجتماع نیز بوده است. از آثار مهم وی منظومه‌های بنام «ملاح‌بیر» است. وی بترباک معتاد بوده و در شرب شراب نیز افراط میکرده است. کلریج از دوستان صمیمی وردزورس شاعر معروف انگلیس و پایه‌گذار مکتب وحدت وجود در ادبیات انگلیسی بوده و بعضی از آثار خود را با همکاری وی بوجود آورده است.

### منتخبی از اشعارش

#### شب‌نم سحرگاهی

شب‌نم بدون کمک باد کار خود را انجام میدهد. نالهٔ بچه جغد مطابق معمول بلند می‌شود. ساکنان کلبهٔ من همه در خواب نوشین فرو رفته و مرا در تنهائی که فرصت خوبی برای تفکر است رها ساخته‌اند. فقط فرزند من در کنار من در گهوارهٔ خویش بارامی غنوده است. سکوتی عمیق بر همه جا حکم فرماست و از دریا، تپه، جنگل و دهکدهٔ پر جمعیت صدائی بگوش نمی‌رسد. شعله‌ای آبی از اجاق گوشهٔ اطاق پرتو افشانی میکند. عکسی که در مقابل پنجره قرار دارد گاهی بسبب وزش باد تکانی می‌خورد. بنظر می‌آید لرزش این شیء در من که در دل شب بیدارم احساسی بوجود می‌آورد و مرا در بحر تفکر فرو میبرد. *کلام انسانی و مطالعات فرهنگی*

بارها من از پشت میله‌های مدرسه با توجه مخصوص به آمد و شد مردم نگریده‌ام. بارها زادگاه خود و برج کلیسای قدیم آنرا بخواب دیده و صدای زنگ آنرا که صبح و عصر تنها موسیقی پیرمرد ساکن آنجا بود شنیده‌ام و از استماعش مرا لذتی عظیم حاصل شده است. در خواب میدیدم که این مناظر دل‌انگیز مرا بخواب فرو میبردند. صبح روز بعد پیوسته راجع بآن خواب‌اندیشه می‌کردم در حالیکه نگاه من بر سطور کتاب دوخته شده بود.

کودک دل‌بندم که در گهوارهٔ خویش در پهلوئی من خفته است بانفسهای خود آن

سکوت عمیق را برهم میزند. ای فرزند، تو آنقدر زیبایی که چون بر تو مینگرم قلباً مشعوف و شادمان میشوم و چنین می اندیشم که آنچه تو خواهی آموخت با دانش من تفاوت آشکار خواهد داشت. چون من در شهری بزرگ زندگی کردم و منظره‌ای زیبا جز ستارگان و آسمان آبی ندیدم. اما تو ای فرزند، چون نسیم پیرامون دریاچه‌ها و ساحلهای شنزار و در زیر صخره‌ها تفرج خواهی کرد. بنابراین میتوانی اشکالی را که مصنوع خداست ببینی و اصواتی را که از زبان خدا برمیخیزد بشنوی. خدائیکه خالق همه کائناتست.

بنابراین همه فصول برای تو لذت بخش خواهد بود. چه تابستان که زمین لباس سبز میپوشد و چه زمانی که سبزه قبا بر بالای توده‌های برف می نشیند و نغمه سرائی میکند. هنگامیکه از کلبه مجاور بخار آب بهوا میرود یا وقتی که قطرات آب از گوشه‌های بام بزمین فرو میریزد و یا برودت هوا آنها را بصورت کره‌های یخی درآورده در برابر نور مهتاب درخشیدن آغاز می کنند.

اعتقاد به حیات بعد از ممات یا احترام باموات نزد مصریان صورت خاص و بی نظیری دارد. ایشان يك سلسله توهمات و تصورات در این باره داشته‌اند که جزئیات آن در ضمن آثار مکتشفه در قبور باستانی کشف شده و معلوم گردیده است. مصریان قدیم بر آن بوده‌اند که روح بعد از تهی شدن قالب بعالم اموات که در طبقات تحت الارض واقع است هبوط میکند و در آنجا در محضر خدای (اوزیریس) در دیوانی خاص مرکب از چهل خدای قاضی باعمال او رسیدگی میشود و ترازوئی برپا میکنند که خدائی بنام (انوبیس) آن میزان را در دست دارد. (تاریخ ادیان)